

مسئولیت حمایت و دوراهی حاکمیت و مداخله در شورای امنیت

ارسلان قربانی شیخ نشین^۱

محمد اسدی*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۹/۲

چکیده

برقراری تعادل میان هنجار مداخله بشردوستانه و هنجار حاکمیت (عدم مداخله)، بزرگ‌ترین چالش مسئولیت حمایت به‌شمار می‌آید. همچنین از آنجاکه شورای امنیت ملل متحد متولی اصلی تحقق مسئولیت حمایت محسوب می‌شود، تکثر اهداف و منافع اعضای دائم این شورا نیز مانع از شکل‌گیری درکی منسجم از مفهوم مسئولیت حمایت شده است. پرسش محوری پژوهش حاضر این است که مواضع و اقدامات اخیر اعضای دائم شورای امنیت ملل متحد چه تأثیری بر قدرت هنجاری مسئولیت حمایت و تبدیل آن به یک رژیم جهانی مستحکم و فراگیر داشته است؟ پاسخ اولیه (فرضیه) این بوده است که به‌رغم اجماع اولیه در شورای امنیت در رابطه با مسئولیت حمایت، اولویت متفاوت اعضای دائم غربی و شرقی این شورا در ترجیح حاکمیت یا مداخله بشردوستانه، نه‌تنها مسئولیت حمایت را از مسیر تبدیل به یک رژیم جهانی مستحکم و فراگیر خارج نموده بلکه نشان می‌دهد که این مفهوم کماکان بخشی از یک منازعه عمومی شایع در جامعه بین‌الملل باقی مانده و به عادت رفتاری دولت‌ها تبدیل نشده است و بنابراین هنجار مسئولیت حمایت حتی به مرحله دورنی‌سازی هنجار نیز نرسیده است. روش پژوهش طی این مقاله، اسنادی-کتابخانه‌ای بوده و به شیوه توصیفی-تحلیلی با تکیه بر داده‌های عینی-تاریخی انجام پذیرفته است.

واژگان کلیدی: مسئولیت حمایت، مداخله بشردوستانه، حاکمیت، هنجار، شورای امنیت

۱. استاد گروه روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی

* نویسنده مسئول: mohammad177asadi@gmail.com

شورای امنیت ملل متحد همچون بسیاری دیگر از نهادهای بین‌المللی از اوایل دهه ۱۹۹۰ افزایش چشم‌گیری در فعالیت‌های خود تجربه نموده‌است. در واقع طی ۲۵ سال گذشته این شورا قطعنامه‌های زیادی را با گستره وسیع از سر گذرانده است، مأموریت‌های حفظ صلح بسیاری را انجام داده، برخی مجوزهای صریح و ضمنی به منظور کاربرد نیروی نظامی علیه دولت‌های عضو صادر نموده، تحریم‌های اقتصادی شدیدی اعمال کرده، تیم‌های حقوق بشری و نظارت بر انتخابات اعزام نموده، دستور کنترل تسلیحات و خلع سلاح داده و دادگاه‌های جنایی موقت بین‌المللی ایجاد نموده‌است.

در مقابل، افزایش فعالیت شورای امنیت بیش از آنچه که انتظار می‌رفت با انتقاد همراه بوده است. قراردادن نبض این شورا در دستان تنها ابرقدرت موجود باعث شده است که انگیزه‌ها و اقدامات شورای امنیت از سوی بسیاری از اندیشمندان و دولت‌ها با تردید مواجه شود. این حقیقت که از شفافیت شورای امنیت کاسته شده نیز به استنباط سلطه غرب و به‌ویژه ایالات متحده بر شورای امنیت دامن زده است. خوشبینی اولیه دخالت شورای امنیت در جنگ دوم خلیج فارس (۱۹۹۱) نیز به‌طور روزافزونی در پرتو عمل مداخله‌جویی گزینشی شورای امنیت و یک‌جانبه‌گرایی بدخیم ایالات متحده در جنگ سوم خلیج فارس (۲۰۰۳) به‌طور قابل ملاحظه‌ای فروکش کرد. در حال حاضر نیز بخش بزرگی از انتقادات روزافزون جامعه بین‌الملل به شورای امنیت، به دیدگاه‌ها و اقدامات گزینشی این شورا در قبال مداخلات بشردوستانه در کشورهای عضو و غیرعضو بازمی‌گردد.

مشروعیت تحریم یا مداخله نظامی خاص برای حمایت از غیرنظامیان اساساً بستگی به این موضوع دارد که آیا این‌گونه اقدامات تحت فصل هفتم منشور ملل متحد صورت پذیرفته است یا خیر، چراکه این فصل از منشور است که به شورای امنیت این اجازه را می‌دهد تا وجود هرگونه تهدید برای صلح، نقض صلح و یا عمل تجاوزکارانه را تعیین و اقدام نظامی یا غیرنظامی برای بازگرداندن صلح و امنیت بین‌الملل اتخاذ نماید. با وجود این، هیچ چارچوب قانونی یا هنجاری مشخصی وجود ندارد تا تصمیم‌گذاری شورای امنیت ملل متحد را در این خصوص هدایت کند. علاوه بر این، در چارچوب



حقوقی کنونی هیچ راهی نیز برای مقابله با وضعیت‌هایی که خود شورای امنیت ملل متحد نمی‌خواهد یا نمی‌تواند از غیرنظامیان در برابر خشونت‌ها حمایت کند، پیش‌بینی نشده‌است. در واقع، از یک سو مداخلات مبتنی بر تحریم یا اقدام نظامی شورای امنیت ملل متحد می‌تواند به گونه‌ای بهره‌بردار شود که در تغییر رژیم اثر بگذارد یا مستقیماً به شهروندان غیرنظامی که از سرکوب رژیم رنج می‌برند ضرر برساند و از سوی دیگر نیز خواست صرفاً سیاسی یک عضو دائم می‌تواند منجر به عدم تصمیم‌گیری شورای امنیت در یک وضعیت اسفبار انسانی شود.

بنابراین تعارض و تنش ذاتی میان مداخله بشردوستانه با حاکمیت دولت‌ها همچنان در بطن نظام بین‌الملل در جریان بوده و ورود شورای امنیت ملل متحد به این موضوع نیز تا به امروز تنها بر واقعیت نابرابری حاکمیت‌ها و سوءاستفاده از هنجار مداخله و نه حل این تعارض‌ها دامن زده است. بر این اساس، از آنجاکه شورای امنیت مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را طبق منشور ملل متحد برعهده دارد و از طریق مباحثات و اقدامات خود در جریان بحران‌های بشردوستانه نقشی بسیار اساسی در ایجاد رویه‌ها و ترویج هنجارهای رژیم مسئولیت حمایت ایفا می‌کند، مقاله حاضر در صدد است تا تأثیر اقدامات این شورا و اعضای دائم آن را بر تحکیم یا تضعیف اصل مسئولیت حمایت بررسی نماید.

به این ترتیب، پرسش محوری پژوهش این‌گونه تنظیم شده است که مواضع و اقدامات اعضای دائم شورای امنیت ملل متحد طی سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۱۸ چه تأثیری بر قدرت هنجاری مسئولیت حمایت و تبدیل آن به یک رژیم جهانی مستحکم و فراگیر داشته است؟ فرضیه‌ای که مقاله حاضر در پی آزمون آن برآمده این است که «به‌رغم اجماع اولیه در شورای امنیت در رابطه با مسئولیت حمایت، اولویت متفاوت اعضای دائم غربی و شرقی این شورا در ترجیح حاکمیت یا مداخله بشردوستانه، که دست‌کم به زمان دخالت ۲۰۱۱ ناتو در لیبی بازمی‌گردد، نه‌تنها مسئولیت حمایت را از مسیر تبدیل به یک رژیم جهانی مستحکم و فراگیر خارج نموده بلکه نشان می‌دهد که این مفهوم کماکان بخشی از یک منازعه عمومی شایع در جامعه بین‌الملل باقی‌مانده و به عادت

رفتاری دولت‌ها تبدیل نشده‌است و بنابراین هنجار مسئولیت حمایت حتی به مرحله دورنی‌سازی هنجار نیز نرسیده است.»

روش پژوهش طی این مقاله، اسنادی-کتابخانه‌ای بوده و به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام پذیرفته است. همچنین با توجه به ماهیت و موضوع مورد مطالعه، گردآوری اطلاعات با استفاده از روش کتابخانه‌ای (قطعنامه‌ها و بیانیه‌های شورای امنیت، کتاب، مقاله‌ها، مجلات، سایت‌ها، مطبوعات و خبرگزاری‌ها، آمارنامه‌ها و اسناد) با تکیه بر داده‌های عینی-تاریخی صورت پذیرفته است.

۱. پیشینه پژوهش

تا به امروز پژوهش‌های متعددی در رابطه با دکترین مسئولیت حمایت و نقش شورای امنیت در پیاده‌سازی آن به رشته تحریر درآمده‌است. با این‌همه، هیچ پژوهشی تحقق مسئولیت حمایت از سوی شورای امنیت را از منظر آثاری که بر دو اصل متباین حاکمیت و مداخله دارد، مورد بررسی قرار نداده است. علاوه بر این، ایده مسئولیت حمایت از هنجار تا رژیم خاص مقاله حاضر است و تاکنون در آثار دیگر پژوهش‌گران به بحث گذاشته نشده‌است. از نزدیک‌ترین آثار پژوهشی داخلی و خارجی حائز اهمیت در رابطه با موضوع مقاله پیش‌رو نیز می‌توان به مقاله «کاربست دکترین مسئولیت حمایت در بحران لیبی» از سیمبر و حقانی (۱۳۹۱)، کتاب «مسئولیت حمایت در حقوق بین‌الملل» از کازرونی (۱۳۹۳)، کتاب «ارزیابی مسئولیت حمایت در شورای امنیت ملل متحد» از دوتیان^۱ (۲۰۱۶)، و کتاب «ملل متحد، صلح و امنیت: از امنیت دسته‌جمعی تا مسئولیت حمایت» از تاکور^۲ (۲۰۱۶) اشاره داشت.

۲. مبانی نظری پژوهش: مسئولیت حمایت به مثابه هنجار رو به ظهور

پیش‌نیاز نیل به هدف این پژوهش، درک چگونگی تکامل هنجار مسئولیت حمایت در گذر زمان و به‌ویژه در پی تحولات مربوط به مداخله ۲۰۱۱ ناتو در لیبی است. بنابراین ضروری است تا در ابتدا چگونگی تعریف یک هنجار و به‌وجود آمدن آن مشخص شود.

1. Ani Davtyan

2. Ramesh Thakur

اصلی‌ترین نظریه در خصوص تکامل هنجارها، مدل چرخه حیات هنجار است که مارتا فینمور و کاترین سیکینگ در ۱۹۹۸ ارائه دادند. آن‌ها در پی آن بودند که دریابند هنجارها چگونه و از چه چیزی سرچشمه می‌گیرند و چطور بر تغییرات سیاسی تأثیر می‌گذارند. فینمور و سیکینگ (1998: 891) هنجار را به‌عنوان «معیار رفتار مناسب برای بازیگران با هویتی مشخص» تعریف می‌کنند. طبقه‌بندی‌های متفاوتی در تعریف فوق از هنجار وجود که تمایزی کلی میان هنجارهای تنظیمی و هنجارهای تکوینی برقرار می‌سازد (Boella and Van Der Torre, 2006: 303). هنجارهای تنظیمی، بر رفتار حاکم است و آن‌را تحمیل می‌کند، به این معنی که رفتارهایی را تجویز و یا منع می‌کند و عدم پیروی از آن‌ها با مجازات‌هایی همراه است. درحالی‌که هنجارهای تکوینی، اشکال جدید رفتار را خلق یا تعریف می‌کند و عدم پیروی از آن‌ها باعث بی‌معنایی آن و بنابراین فهم‌ناپذیری کنش می‌شود (یزدان‌فام، ۱۳۸۷: ۷۶۷). این هنجارها علاوه بر این، خود نظام هنجاری را نیز تعدیل و اصلاح می‌کند.

فینمور و سیکینگ بر این دیدگاه هستند که توافق میان توده لازم‌آبر سر هنجاری مشخص، می‌تواند این توافق را به شکل هنجاری شایع درآورد. طبق مدل چرخه حیات هنجار، برخی هنجارها مستحکم‌تر از دیگر هنجارها درونی می‌شوند و بنابراین احتمال اینکه مورد پذیرش واقع شده و دنبال شوند، از هنجارهای کمتر دورنی شده، بیشتر است. اینکه یک هنجار دورنی شود، بسته به مرحله‌ای دارد که در آن واقع است. فینمور و سیکینگ معتقدند که پیش از آنکه یک توافق به شکل هنجاری شایع دربیاید، سه مرحله وجود دارد که هنجار باید از آن عبور نماید.

1. life-cycle model norm
2. Martha Finnemore
3. Kathryn Sikkink
4. regulative norms
5. constitutive norms

۶. توده لازم یا تراکم زاینده یا جرم واگردان (mass critical) در انگلیسی و در زبان‌های لاتین، از ادبیات فنی فیزیک هسته‌ای وام گرفته شده است که منظور از آن، کمترین مقدار ماده کافی (fissile) لازم برای ادامه واکنش زنجیره‌ای اتمی است. در اینجا مراد از توده لازم، حداقلی از جامعه بین‌الملل است که توافق میان آن‌ها برای پذیرش یک هنجار لازم است

مرحله نخست، ظهور هنجار نام دارد. مشخصه این مرحله، تشویق، قانع‌سازی و ترغیب پایه‌گذاران هنجار است. هدف این کارگزاران و حاملان هنجار، ترغیب توده لازم (مجموعه مهم بازیگران بین‌المللی) برای پذیرفتن هنجاری جدید است. مرحله دوم، به پذیرش گسترده هنجار و سرمشق شدن آن‌ها مربوط می‌شود و مشخصه این مرحله، تلاش‌های رهبران هنجار برای متقاعد ساختن دیگر بازیگران دولتی برای پیروی از هنجار آن‌ها است. مرحله سوم، شامل درونی‌کردن یک هنجار است. در این مرحله، هنجارها به عادات رفتاری دولت‌ها تبدیل می‌شوند و دیگر بخشی از یک منازعه عمومی شایع نخواهند بود (Finnemore and Sikkink, 1998: 895). دو مرحله اول، یک هنجار را به نقطه اوج خود می‌رسانند و بنابراین لحظه‌ای که یک هنجار عملاً مورد پذیرش واقع می‌شود، در مرحله سوم جای می‌گیرد. با این حال، چرخه حیات هنجار همیشه تکمیل نمی‌شود و بسیاری از هنجارها به نقطه اوج نمی‌رسند و بنابراین هیچ‌گاه به شکل هنجاری کاملاً درونی شده در نمی‌آیند.

الگوی چرخه حیات هنجار اگرچه تا به امروز به‌عنوان اصلی‌ترین نظریه هنجارسازی در جامعه بین‌الملل مطرح بوده است اما در عین حال موضوع انتقاد نیز قرار دارد. به عنوان مثال کروک و تروبر این عقیده‌اند که الگوی چرخه حیات هنجار تا حد زیادی الهامی از سوی سازه‌نگاری بوده است، چراکه الگوی چرخه حیات مبتنی بر این ایده است که هنجارها، ساختارهایی را شکل می‌دهند که تعامل میان دولت‌ها و بازیگران غیردولتی را تشکیل می‌دهند. تأثیر سازه‌نگارانه بر الگوی چرخه حیات هنجار زمانی بیشتر مشخص می‌شود که این الگو بر نقشی محوری ایده‌ها در سیاست بین‌الملل تأکید می‌کند (Krook & True, 2012: 104).

اتخاذ یک رویکرد کلی در قبال هنجارها و ادراک خطی از تکامل یک هنجار نمی‌تواند با ماهیت تعاملی سیاست بین‌الملل سازگار باشد. الگوهای موجود نیز نمی‌توانند پویایی‌های تعاملی غیرخطی کوتاه‌مدت میان بازیگران بسیاری که یک هنجار

1. norm emergence
2. internalisation
3. Mona Lena Krook
4. Jacqui True

جهانی سیال را ایجاد می‌کنند تحلیل نماید. روتمن، کورتز و بروکمیر^۳ (2014) نیز با همین فهم از هنجار، ماهیت سیال هنجارها را برجسته ساخته و معتقدند که این ویژگی، قدرت‌های جهانی اصلی را قادر می‌سازد تا منابع سیاسی را به صورت انحصارگونه برای تحقق واکنش به مخاصمات بی‌رحمانه و جلوگیری از آن‌ها، در دست داشته باشند. به این ترتیب، اقدام این قدرت‌ها به طور قابل توجهی مشخص می‌سازد که آیا بازیگران گوناگون در سراسر جهان، هنجاری رو به تکامل را عادلانه و مشروع می‌دانند یا خیر (Rotmann, Kurtz and Brockmeier, 2014: 5). بنابراین قدرت‌های بزرگ نقشی حائز اهمیت در تعیین چگونگی درک یک هنجار درک ایفا می‌کنند که این واقعیت بر معیارهای مشروعیت یا عدم مشروعیت یک رفتار در جامعه بین‌الملل تأثیر خواهد گذاشت.

در این مقاله نیز هنجار به مثابه مفهومی سیال در نظر گرفته شده و نشان داده شده است که چطور قدرت‌های جهانی مسلط، هنجار مسئولیت حمایت را ایجاد کرده و درصدد سرمشق‌سازی و درنهایت دورنی‌سازی آن برآمده‌اند. این فهم از سیالیت هنجارها از جمله هنجار مسئولیت حمایت، نشان می‌دهد که مفهوم مسئولیت حمایت می‌تواند به مثابه ابزاری سیاسی-حقوقی در جهت منافع قدرت‌های بزرگ دستکاری شود. بررسی انتقادی معنایی که به مسئولیت حمایت داده شده است، می‌تواند تا غایت این هنجار که همانا تشکیل رژیم مسئولیت حمایت متشکل از اصول، هنجارها، قواعد و روندهای تصمیم‌گیری تحت اقتدار قدرت‌های مسلط جهانی است، پیش برود. رژیم‌های بین‌المللی را می‌توان به عنوان نهادهای اجتماعی با اجزای مشخص شامل نقش‌ها، قواعد و مقاله‌نامه‌ها در نظر گرفت که بر روابط میان صاحبان این نقش‌ها حاکم است و هسته اصلی آن را هنجارها تشکیل می‌دهند (Hasenclever, Mayer, and Rittberger, 1997: 11-12). از این منظر، رژیم‌ها اعمال را تعریف می‌کنند، نقش‌ها را اختصاص می‌دهند و تعامل صاحبان این نقش‌ها را در حیطه‌های موضوعی خاص هدایت می‌کنند.

1. Philipp Rotmann
2. Gerrit Kurtz
3. Sarah Brockmeier

شکل‌گیری یک رژیم از سه طریق تحمیلی، خودجوش^۲ و مذاکره‌ای^۳ ممکن خواهد بود (Young, 1982: 282-284). در نوع آخر، پیشگامان هنجار، تلاش آگاهانه و عامدانه‌ای به کار می‌برند تا رضایت صریح تابعین یک رژیم خاص را نسبت به ایجاد یک هنجار جلب نمایند. هسته اولیه ایجاد رژیم‌های تحمیلی را نیز هنجارهایی تشکیل می‌دهند که اگرچه قدرت‌های مسلط قادر به برجسته‌سازی و دستکاری آن‌ها هستند اما بدون رضایت جمع قابل توجهی از دولت‌ها امکان گسترش و درونی‌سازی نخواهند داشت.

۳. مسئولیت حمایت و حاکمیت دولت

مسئولیت حمایت در واکنش به شکست دولت‌ها برای حمایت از شهروندانشان در برابر نسل‌کشی، جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت^۴ و پاکسازی قومی^۵ - که جمعاً جنایات بی‌رحمانه جمعی^۶ تعریف می‌شوند - و نیز شکست جامعه بین‌الملل، شامل ملل متحد برای جلوگیری از این‌گونه قساوت‌ها توسعه یافت. نقطه ظهور مسئولیت حمایت نیز به خواست کوفی عنان، دبیرکل وقت ملل متحد، از جامعه بین‌الملل برای دستیابی به اجماع در خصوص نسبت میان اصل عدم مداخله و اصل حاکمیت (صادقی، ۱۳۹۲: ۴۱-۴۰، پاشابنیاد و مصفا، ۱۳۹۵: ۵۱۸). بر این اساس، دکترین مسئولیت حمایت از طریق تعریف اصول و وضع قواعد جدید به منظور ارائه پاسخ‌های بین‌المللی متناسب با موارد نقض فاحش حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، به دنبال بازسازی مفهوم حاکمیت نزد دولت‌ها «از حق به مسئولیت» است (Keeler, 2017: 28-29).

1. imposed
2. self-generation or spontaneous
3. negotiated
4. genocide
5. war crimes
6. crimes against humanity
7. ethnic cleansing
8. mass atrocity crimes
9. Kofi Annan
- 1 . the right to Responsibility

حکومت وقت کانادا در واکنش به این چالش عنان، کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت را تأسیس نمود که گزارشی را با عنوان مسئولیت حمایت در سال ۲۰۰۱ منتشر کرد و برای نخستین بار مفهوم مسئولیت حمایت را مطرح ساخت (ICISS, 2001). به دنبال این گزارش، فرمول‌بندی دقیق‌تری از مسئولیت حمایت مورد پذیرش هیأت عالی‌رتبه ملل متحد در مورد تهدیدها، چالش‌ها و تغییر در قرن بیست‌ویکم آقرار گرفت که در گزارش سال ۲۰۰۴ این هیأت با عنوان جهانی امن‌تر: مسئولیت مشترک ما^۳ بازتاب یافت و دبیرکل وقت ملل متحد نیز در گزارش سال ۲۰۰۵ خود با عنوان آزادی گسترده‌تر: به سمت توسعه، امنیت و حقوق بشر برای همه بر آن صحنه گذاشت (Report of the High-level, 2004: 5; U.N. Doc, 2 Dec 2004). تکامل و تفسیر این اصل در دو گزارش فوق، مقدمه پذیرش مسئولیت حمایت در نظم ملل متحد را فراهم نمود. بزرگ‌ترین دستاورد نیز زمانی اتفاق افتاد که مسئولیت حمایت، در نشست سران جهان در سال ۲۰۰۵ مورد پذیرش سران و نمایندگان ۱۹۱ کشور جهان قرار گرفت (Burke-White, 2011: 21).

از آن پس، مسئولیت حمایت به بخش مهمی از گفتمان بین‌الملل تبدیل شد. اما با گذشت زمان و به‌ویژه در پی مداخله ناتو در بحران ۲۰۱۱ لیبی که با الهام از مسئولیت حمایت و قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت ملل متحد صورت پذیرفت، مشکلات مربوط به اعمال مسئولیت حمایت در عمل به‌تدریج پدیدار شد. در این میان، چه اینکه مسئولیت حمایت را یک «حق» در نظر بگیریم و چه یک «مسئولیت»، برقراری تعادل میان هنجار مداخله بشردوستانه و هنجار حاکمیت، بزرگ‌ترین چالش این اصل به‌شمار می‌آید.

مفهوم عدم مداخله، ارتباطی تنگاتنگ با ظهور نظام وستفالیایی دولت‌های حاکم دارد و بی‌شک «نظم جهانی منظم صلح‌آمیزتری ایجاد کرده است» (Hehir, 2010: 122). بنابراین، مداخله‌گرایی غیرقانونی و نامشروع است به این خاطر که هنجارهای سازنده جامعه بین‌الملل را نقض می‌کند. علاوه بر این، حاکمیت و عدم مداخله، عمده‌ترین

1. International Commission on Intervention and State Sovereignty
2. U.N. High Level Panel on Threats, Challenges and Change in the 21st Century (ICISS)
3. A more secure world: Our shared responsibility
4. In Larger Freedom: Towards Development, Security, and Human Rights for All
5. 2005 World Summit

هنجارهای حمایتی است که دولت‌های ضعیف علیه دولت‌های قدرتمند از آن برخوردار هستند (Bellamy, 2003: 324). چنین استدلالی مبتنی بر این واقعیت است که حق یا مسئولیت مداخله، با ایجاد سلسله‌مراتب حقوقی میان دولتی که مداخله می‌کند و ملتی که در آن مداخله اتفاق می‌افتد، نظم جهانی را مختل می‌کند (Arbour, 2008: 447).

برخی نیز استدلال می‌کنند که این تنها دولت‌های در حال توسعه و ضعیف نیستند که از نقض حاکمیت خود هراس دارند، بلکه چنانچه مسئولیت حمایت به هنجار بین‌المللی تصدیق شده، مورد قبول و الزم‌آور جامعه جهانی تبدیل شود، دولت‌های توسعه یافته‌تر و قدرتمندتر نیز بخشی از حکمیت خود را به نفع جامعه بین‌الملل از دست می‌دهند (Luck, 2011: 13). این در حالی است که اگرچه ممکن است بخشی از حاکمیت تصمیم‌گیری دولت‌های توسعه‌یافته و قدرتمند تحت مسئولیت حمایت کاهش یابد اما مسئولیت حمایت برای دولت‌های در حال توسعه و ضعیف می‌تواند به قیمت از دست دادن حاکمیت سرزمینی تمام شود.

بنابراین، تجاوز به حاکمیت دولت‌ها در پرتو ایجاد هنجارهای جدید مداخله، یکی از مخاطرات بالقوه مربوط به تحقق مسئولیت حمایت است. خطر دیگر، این است که از مسئولیت حمایت به‌عنوان ردایی برای پوشاندن تعقیب منافع ملی عریان دولت‌های قدرتمند استفاده شود (Arbour, 2008: 446). اگر این دکترین قرار است هر مسئولیتی را حفظ نماید، توجیه مداخله‌ای که انگیزه آن نه تمایل به کمک به قربانیان سرکوب یا تخطی از حقوق بشر بلکه خواست منابع طبیعی یا تسلط بر دولت بحران‌زده باشد، پذیرفتنی نیست.

مسئولیت حمایت شدیداً در رابطه با حاکمیت مورد مباحثه قرار گرفته و ادبیات پژوهشی در این رابطه نیز همچون اظهارنظرهای سیاسی و حقوقی به دو دسته تقسیم شده است. کسانی که معتقدند مسئولیت حمایت، ناقض حاکمیت است، حاکمیت را غالباً به‌شیوه وستفلیایی درک می‌کنند. این شکل از حاکمیت، حقی مطلق و انحصاری به

-
1. decision-making sovereignty
 2. territorial sovereignty

دولت می‌بخشد که به اقتدار یک دولت این امکان را می‌دهد تا بر هر چیزی در درون مرزهایش کنترل داشته باشد. این درک از حاکمیت می‌تواند به‌طور بالقوه منجر به تخطی از حقوق بشر از سوی اقتدار یک کشور شود درحالی‌که جامعه بین‌الملل نمی‌تواند مداخله نماید (Pattison, 2010, 2). کسانی که از این درک از حاکمیت طرفداری می‌کنند، بر اصل عدم مداخله تأکید دارند، به این معنی که از دخالت در امور داخلی یک دولت حاکم مستقل باید جلوگیری شود. واضح است که مسئولیت حمایت، این فهم سستی از حاکمیت دولت را به چالش می‌کشد.

با این همه، برخی از اندیشمندان و پژوهش‌گران حقوق بین‌الملل ضمن پشتیبانی از مسئولیت حمایت، معتقدند که این مفهوم ریشه‌های عمیقی در اندیشه حاکمیت دارد. به‌عنوان مثال، ادوارد لاک برای این استدلال به توماس هابز آرجاع می‌دهد، چراکه از نظر وی، هابز «تشخیص داد که قدرت حاکم تعهد دارد تا از مردم تحت حاکمیتش حمایت کند» (Luck: 2009: 13-14). این موضوع نشان می‌دهد حاکمیت خیابانی دوطرفه است که طی آن، ارائه وفاداری از سوی مردم، با نظم و حمایت از سوی رهبری حاکم پاسخ داده می‌شود. بنابراین لاک نتیجه می‌گیرد که مسئولیت حمایت در واقع همان مفهوم‌سازی دوباره حاکمیت است و اقتدار داخلی، لزوماً مانعی حقوقی یا سیاسی برای مسئولیت حمایت ایجاد نمی‌کند (Luck, 2009, 14).

بنابراین، حاکمیت نمی‌تواند به‌صورت بهانه‌ای برای سوءاستفاده از قدرت تفسیر شود، بلکه مسئولیتی برای حمایت خواهد بود. به این ترتیب، در صورتی که حکومتی نتواند از مردمش حمایت کند یا خود عمداً به آن‌ها حمله کند، حاکمیت خود را از دست می‌دهد. بنابراین اعمال مسئولیت حمایت در چنین شرایطی، حاکمیت را نقض نمی‌کند زیرا در زمان مداخله، آن دولت از پیش حاکمیت خود را از دست داده است. از این‌رو، برای کشورها پیوسته سخت‌تر می‌شود که مدعی حق حاکمیت باشند مگر این‌که مسئولیت‌های به‌لحاظ بین‌المللی مورد توافق را برآورده سازند که شامل حمایت از حقوق بشر نیز می‌شود (Thakur and Weiss, 2009: 28-29). با این استدلال، حاکمیت

1. Edward Luck
2. Thomas Hobbes

چیزی است که کشورها باید شایستگی آنرا داشته باشند و آن را حفظ کنند و هنگامی که دولتی شایستگی حاکمیت را از دست بدهد، دیگر از اصل عدم مداخله مصون نیست. نتیجه آنکه مسئولیت حمایت می‌تواند مداخله بین‌المللی در یک کشور را تصدیق کند، که به موجب آن اصل عدم مداخله نقض می‌شود.

۴. هنجارها و مشروع‌سازی مداخله نظامی

نظم حقوق بین‌الملل که تحت چارچوب منشور ملل متحد بنا شد، مبتنی بر چندین اصل بود که ریشه در نظام وستفالیایی دولت‌محور داشت. این نظم، اگرچه احترام به حقوق بشر را تشویق می‌کند اما بر ایده‌هایی همچون استقلال و برابری حاکمیت همه دولت‌های عضو مبتنی است، بر عدم مداخله در حوزه صلاحیت داخلی امور یک دولت تأکید دارد و استفاده یک دولت از زور علیه دولتی دیگر را منع می‌کند. در این راستا، منشور ملل متحد در بردارنده مفاد ویژه‌ای است که صریحاً «تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مابینت داشته باشد» را منع می‌سازد (بند ۴، ماده ۲). البته دو استثنا بر این بند وجود دارد که استفاده از زور را مجاز می‌شمارد، دفاع مشروع فردی و جمعی و اقدامات شورای امنیت ذیل فصل هفتم منشور. بنابراین یکی از وظایف حساس و مهم شورای امنیت ملل متحد، تشخیص نیاز به بهره‌گیری از نیروی نظامی در وضعیت‌های خاص، و تصویب مداخلات خارجی به صورت مورد به مورد است.

طبق ماده ۴۱ منشور، «شورای امنیت می‌تواند تصمیم بگیرد که برای اجرای تصمیمات آن شورا به چه اقداماتی خارج از به‌کارگیری نیروی مسلح مبادرت نماید و می‌تواند از اعضای ملل متحد بخواهد که به اقداماتی شامل متوقف ساختن تمام یا قسمتی از روابط اقتصادی و ارتباطات راه‌آهن، دریایی، هوایی، پستی، تلگرافی، رادیویی و سایر وسائل ارتباطی و قطع روابط سیاسی مبادرت ورزند.» ماده ۴۲ نیز بلافاصله اضافه می‌کند «در صورتی که شورای امنیت تشخیص دهد که اقدامات پیش‌بینی شده در ماده ۴۱ کافی نخواهد بود یا ثابت شده باشد که کافی نیست، می‌تواند به وسیله نیروهای هوایی، دریایی یا زمینی به اقدامی که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی ضروری است

مبادرت کند. این اقدام ممکن است مشتمل بر آرایش نظامی و محاصره و سایر عملیات نیروهای هوایی، دریایی یا زمینی اعضای ملل متحد باشد.»

از آنجاکه پس از جنگ جهانی دوم، حقوق بشر و بشردوستانه بین الملل به عنوان یکی از پایه های نظم جدید بین المللی توسعه یافت (6: Ferris, 2011)، مسائل مربوط به حقوق بشر و بشردوستانه نیز به یکی از موضوعات حفظ صلح و امنیت بین المللی تبدیل شد و از این رو در دستورکار شورای امنیت قرار گرفت. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز تصمیم گیری در شورای امنیت پیرامون مداخلات بشردوستانه که به واسطه تفاوت های ایدئولوژیک دوران جنگ سرد تا حد زیادی فلج شده بود، رونق گرفت. در این راستا، هنجار مداخله بشردوستانه، «تهدید یا استفاده از زور در درون مرزهای یک دولت بدون اجازه آن دولت، از سوی یک دولت (یا گروهی از دولت های) دیگر با هدف جلوگیری یا پایان دادن به تخطی گسترده و فاحش از حقوق بشر بنیادی شهروندان» (Farer et al., 2005: 212) را مجاز می داند.

هنجار مداخله بشردوستانه در واقع استفاده از زور برای دفع خطرات ناشی از نقض فاحش و جدی حقوق بشر و بشردوستانه را پس از ناامیدی از اعمال سایر ابزارها جایز می شمارد، به این شرط که اعمال زور مطابق با معیارهای مشروعیت باشد، معیارهایی که به شدت و تناسب تهدید، وجود انگیزه بشردوستانه، توسل به تمام گزینه های غیرنظامی، ابزار متناسب و احتمال معقول موفقیت اشاره دارد (273: Linter, 2005). با وجود این، تحولات متعاقب در نظام بین الملل و به ویژه فجایع بشری ناگوار دهه آخر قرن بیستم در رواندا و بالکان، مباحثه بین المللی گسترده ای را در خصوص مواجهه جامعه جهانی با وضعیت های مربوط به نقض فاحش حقوق بشر و بشردوستانه برانگیخت و توانایی و تمایل دولت ها به حمایت از حقوق بشر شهروندان را زیر سؤال برد.

تا پیش از آن، موضوع حاکمیت دولت ها در قلب مباحثات هنجاری نظام بین الملل قرار داشت که جامعه بین الملل را از مداخله در امور داخلی یک دولت ناتوان می ساخت. فجایع مذکور اما نگاهی جامع و جدید در خصوص مداخله بشردوستانه پدید آورد که

تحولات متعاقب آن، وضعیت دکترین حاکمیت را به چالش کشید. بر این اساس، هرچند در شرایط رسمی همچنان هیچ اقتداری بالاتر از دولت وجود ندارد، اما دیدگاه کلاسیک پیرامون این مفهوم تغییر کرده است. تحولاتی همچون پیدایش بازیگران جدید بین‌المللی و سهم شدنشان با دولت‌ها در قدرت، پذیرش هنجارهای حقوقی بین‌المللی که قدرت دولت را محدود می‌سازند و نیز تاوان متعاقبی که یک دولت باید در قبال نقض حقوق بین‌الملل بپردازد، با شکل‌گیری و تحقق معیارهای بین‌المللی برای حمایت از حقوق بشر درهم‌آمیخته‌اند، واقعیتی که احتمال مداخله را در صورت بدرفتاری یک دولت با مردمش، افزایش می‌دهد.

حقیقت مربوط به جای‌گزینی استقلال (به‌عنوان ویژگی نظام جهانی دولت‌ها) با وابستگی متقابل نیز تأثیری ژرف بر فرسایش مفهوم حاکمیت داشته است (Schoenbaum, 2006: 39). به این ترتیب، امروزه مسیری متمایز از پیش به‌وجود آمده است که طی آن مداخله خارجی می‌تواند مشروع تلقی شود. اما وجود برخی تناقضات در هنجار مداخله و مفاهیمی که این هنجار برای عمل دولت در پی دارد، مباحثات هنجاری گسترده‌ای را تولید کرده است.

برخی ادعاها در رابطه با هنجار مداخله، با گذر زمان کم‌رنگ و یا حتی به‌طور کل ناپدید شدند. برخی دیگر اما همچون مطالبات حقوق بشری، به‌طور روزافزونی قدرتمندتر شده‌اند و ادعاهای مربوط به حاکمیت و یا حق تعیین سرنوشت که برای مدت مدیدی مورد تأیید قرار داشتند و بر نظام بین‌الملل مسلط بودند را به چالش کشیده‌اند. یکی از نخستین استدلال‌هایی که در مشروع‌سازی اقدام نظامی در دوره پس‌از جنگ سرد مطرح شد، مفهوم پیش‌دستی^۱ یا جنگ پیش‌دستانه بود که پس از کاربرد آن از سوی حکومت جورج بوش در خصوص حمله به عراق در ۲۰۰۳، شهرت یافت. این دکترین، منازعات علمی بسیاری را در مورد مشروعیت چنین رویکردی نسبت به روابط بین‌الملل برانگیخت و با مخالفت آشکار دبیرکل وقت ملل متحد، مواجه شد. کوفی عنان در این رابطه هشدار داده بود که تکرار چنین اقداماتی ممکن است منجر به «گسترش

1. preemption
2. Preemptive war

استفاده از زور یک‌جانبه و فراقانونی با یا حتی بدون توجیه شود» (U.N. Doc, 23 Sep 2003).

طرفداران چنین رویکردی اما استدلال می‌کردند که قوانین باید به نفع ایجاد معیارهای جدید پیش‌دستی باز تفسیر شوند. آن‌ها عنوان می‌داشتند که بهره‌گیری از نیروی پیش‌دستانه در دفاع مشروع پیش‌دستانه جایز است، چراکه در عصر جهانی شدن تهدیدها اغلب کاملاً غیرمنتظره هستند (مانند تروریسم و تسلیحات کشتار جمعی) و نظام حقوق بین‌الملل کلاسیک ظرفیت پاسخ‌گویی به آن‌ها را ندارد (Lennon and Eiss, 2004: 34). با این حال، به‌رغم پیش‌دستانه خواندن این رویکرد از سوی ایالات متحده، رفتار و عملکرد این کشور در دروه حکومت بوش و به‌ویژه در جریان تجاوز به عراق نشان از اتخاذ رویکردی پیش‌گیرانه داشت تا پیش‌دستانه.

آنچه مسلم است، مسئولیت حمایت را نمی‌توان به‌عنوان اقدامی عینی در چارچوب ملل متحد تفسیر نمود و این دکترین نمود بارزی از تحول پیشرو در نظام حقوق بین‌الملل معاصر به‌شمار می‌آید که از محدودیت‌های تنگ حقوق بین‌الملل کلاسیک عبور کرده است. به همین دلیل نیز این دکترین، پرسش‌های بسیاری را در مورد استفاده غیرقانونی از هنجار مداخله مطرح ساخته است، به‌ویژه در مواردی که یک واکنش مشروع به‌واسطه اصل مسئولیت حمایت در حقیقت ممکن است در وهله نخست نتیجه منافع ذاتی دولت‌های درگیر بوده باشد تا بیان حقیقی این هنجار بین‌المللی نوظهور.

دیگر استدلالی که در تاریخ اخیر مداخله نظامی از آن به‌عنوان اساسی حقوقی برای مداخله بیرونی یاد شده است، دعوت یا رضایت^۳ (به مداخله) است که نمونه بارز آنرا می‌توان در مداخله نظامی کشورهای حوزه خلیج فارس ذیل چارچوب نیروهای سپر جزیره در بحرین (۲۰۱۱) و یا ائتلاف عربی تحت رهبری عربستان سعودی در یمن (۲۰۱۵ تاکنون) مشاهده نمود (Bannelier-Christakis, 2016: 754-755). در اکثر موارد، دولت‌هایی که از چنین استدلالی برای مشروع جلوه دادن مداخلات نظامی‌شان استفاده می‌کنند، سعی دارند که یا با پیش‌کشیدن ادعاهایی همچون حمایت از اتباع خود یا نبرد

1. Preventive
2. invitation
3. consent



علیه تروریسم، هدف اقدامشان را کوچک جلوه دهند و یا با طرح موضوعاتی همچون وجود تجاوز بیرونی علیه دولت دعوت‌کننده، آن را بیشینه سازند.

هنجار مداخله مبتنی بر رضایت و دعوت در نگاه اول تضاد چندانی با هنجار حاکمیت ندارد اما در صورت گسترش می‌تواند چالشی بالقوه برای هنجار مسئولیت حمایت محسوب شود. علاوه بر این، برای اینکه استدلال مداخله با دعوت یا رضایت به لحاظ حقوقی مورد قبول باشد باید مداخله را منحصر به رویکردی هدف-محور دانست و قاعده منع کمک نظامی به حکومت‌هایی که در جنگ داخلی هستند را به چالش نکشید.

۵. اعمال مسئولیت حمایت تحت رهبری شورای امنیت

بان کی‌مون^۱ دبیرکل پیشین ملل متحد، همچون اسبق خود، کوفی عنان، حامی مصر دکتترین مسئولیت حمایت بود. بان کی‌مون در سال ۲۰۰۹ گزارشی را تحت‌عنوان تحقق مسئولیت حمایت منتشر نمود که علاوه بر مشروعیت‌بخشی بیشتر به این دکتترین، دربردارنده استراتژی تحقق مسئولیت حمایت در نظام ملل متحد نیز بود. این استراتژی سازوکاری سه‌رکنی را برای اعمال مسئولیت حمایت پیشنهاد می‌داد که در ادامه مورد پذیرش جامعه بین‌الملل نیز قرار گرفت. این سه رکن که از چارچوب سند نهایی نشست سران جهان در سال ۲۰۰۵ و به‌ویژه پارگراف‌های ۱۳۹-۱۳۸ آن سرچشمه گرفته است، عبارت‌اند از: مسئولیت‌های حمایت دولت (رکن اول)، مساعدت بین‌المللی و توانمندسازی (رکن دوم)، و واکنش قطعی و به‌موقع جامعه بین‌الملل در هنگام ناتوانی دولت در حمایت از شهروندانش (رکن سوم) (U.N. Doc, 12 January 2009: 2).

به این ترتیب، سند نهایی نشست سران جهان و گزارش‌های دبیرکل، تعهدات دولت‌های عضو ملل متحد برای واکنش دسته‌جمعی به شیوه‌ای قطعی و به‌موقع در هنگام ناتوانی یک دولت در حمایت از شهروندانش را مشخص می‌سازد (U.N. Doc, 9 July 2012: 25). در این میان اما نقش محوری در تحقق مسئولیت حمایت برعهده

1. Ban Ki-Moon
2. Implementing the Responsibility to Protect

شورای امنیت ملل متحد است. به عبارت بهتر، اگرچه مراحل متعددی برای اجرای مسئولیت حمایت لحاظ گردیده و نقش‌هایی نیز برای دبیرکل و دیگر کارگزاران ملل متحد به منظور جلوگیری از مخاصمات گسترده حقوق بشری تعریف شده است، اما شورای امنیت به دلیل توانایی انحصاری در استفاده از طیف کامل اختیاراتش تحت فصول ششم و هفتم منشور ملل متحد در هنگام بروز چنین مخاصماتی، در جایگاهی به مراتب برتر قرار می‌گیرد. از این رو، رفتار و عملکرد شورای امنیت و به ویژه اعضای دائم آن در جریان تحقق مسئولیت حمایت، نقشی تعیین‌کننده در موفقیت یا شکست این دکترین خواهد داشت.

همان‌طور که از پذیرش جهانی دکترین مسئولیت حمایت به واسطه سند نهایی نشست سران جهان و قطعنامه مجمع عمومی در سال ۲۰۰۵ برمی‌آید، نقش شورای امنیت ملل متحد در تحقق واکنش مصرانه و به موقع مسئولیت حمایت در هنگام بروز بحران‌های حقوق بشری و بشردوستانه، کاملاً به رسمیت شناخته شده است. شورای امنیت به عنوان پر قدرت‌ترین ارگان ملل متحد، هم مرجع انحصاری تصمیم‌گیری برای اقدام جمعی است و هم داور نهایی صلاحیت/عدم صلاحیت و کارآمدی/ناکارآمدی دولت‌های ملی در انجام وظیفه حمایت از شهروندانشان و نیز تشخیص کافی بودن/ناکافی بودن ابزارهای صلح‌آمیز در جریان تحقق مسئولیت حمایت است (U.N. Doc, 14 July 2010: 2). تحقق تعهد شورای امنیت در اجرای مسئولیت حمایت، به ظرفیت این شورا برای تهدید به استفاده از ابزارهای قهرآمیز یا استفاده عملی از آنها و نیز تصویب قطعنامه‌های مبتنی بر فصول ششم و هفتم مبتنی است که به موجب آن جامعه بین‌الملل را برای انجام مسئولیت‌هایش تحت پاراگراف ۱۳۹ سند نهایی نشست سران جهان به چالش می‌کشد (U.N. Doc, 12 January 2009: 24-25).

بنابراین، تحقق مسئولیت حمایت در عمل، مستلزم خواست شورای امنیت برای به کارگرفتن مستقیم این بعد از ظرفیت‌هایش برای مداخله در بحران‌های حقوق بشری و بشردوستانه است. همچنین با توجه به عمق تعهداتی که ملل متحد می‌تواند تعقیب نماید، نقش ویژه شورای امنیت در تحقق مسئولیت حمایت، در وهله نخست در رکن سوم جای می‌گیرد، یعنی تسهیل پاسخ جمعی از سوی جامعه بین‌الملل در زمانی که یک دولت

نمی‌خواهد یا نمی‌تواند مسئولیت رکن اول حمایت از مردمان خودش را بجا آورد
(U.N. Doc, 12 January 2009: 16-19; U.N. Doc, 25 July 2012: 5).

درحالی‌که اغلب تفاسیر مربوط به نقش شورای امنیت تحت رکن سوم تحقق مسئولیت حمایت، بر ظرفیت این شورا برای صدور اجازه مداخله بشردوستانه تحت ماده ۴۲ منشور ملل متحد تمرکز دارند، رکن سوم اما این شورا را به استفاده از طیف وسیع‌تری از ابزارهای اقدام قهری و صلح‌آمیز بالقوه فرامی‌خواند (U.N. Doc, 25 July 2012: 10). این ابزارها شامل توصیه یا بهره‌گیری از سازوکارهای فصل ششم همچون مصالحه، مذاکره، هیأت‌های نظارت یا کنترل و کمیسیون‌های بازرسی می‌شود (U.N. Doc, 25 July 2012: 7-8).

علاوه بر این، وقتی دولتی نتواند به این تلاش‌های صلح‌آمیز و دیپلماتیک پاسخ دهد و یا ثابت شود که این‌گونه خواهد بود، آنگاه شورای امنیت می‌تواند با توسل به ماده ۵۳ منشور ملل متحد، ابزارهای قهری‌تری همچون محاصره دریایی، تحریم تسلیحاتی، ارجاع به دیوان کیفری بین‌المللی^۱ و مواردی از این دست را اتخاذ نماید. درنهایت شورای امنیت می‌تواند اجازه اقدام نظامی را از طریق ملل متحد یا نهادهای منطقه‌ای صادر نماید. برای مثال (U.N. Doc, 12 January 2009: 25). درواقع، شورای امنیت در تعیین واکنش و چگونگی ایفای مسئولیتش درقبال بحران‌های مربوط به مسئولیت حمایت از انعطاف بسیار زیادی برخوردار است.

با این همه، شورای امنیت در مسیر تحقق مسئولیت حمایت از محدودیت ساختاری مهمی رنج می‌برد. هرچند شورای امنیت تحت منشور ملل متحد از ظرفیت فوق‌العاده‌ای برای تحقق مسئولیت حمایت در جریان وضعیت‌های قریب‌الوقوع یا جنایات مخاصمانه گسترده درحال وقوع برخوردار است، اما معماری نهادی این شورای محدودیت‌هایی را بر ظرفیت آن برای تحقق مسئولیت حمایت تحمیل می‌کند. طراحی ساختاری شورای امنیت، توزیع نابرابر میان اعضایش را به رسمیت شناخته است. پنج عضو از مجموع ۱۵ عضو این شورا تحت‌عنوان اعضای دائم، طبق بند ۲ از ماده ۲۷ منشور ملل متحد از

1. The International Criminal Court (ICC or ICCt)

امتیاز ویژه نهادی حق و تو در تصمیم‌گیری‌های غیرشکلی و غیرآیین‌نامه‌ای این شورا برخوردار هستند.

بان کی‌مون نیز در گزارش ۲۰۰۹ خود پیرامون تحقق مسئولیت حمایت خاطرنشان ساخته بود که حق و تو، قدرت و در عین حال مسئولیت ویژه‌ای را برای اعضای دائم شورای امنیت در جهت تحقق مسئولیت حمایت پدید می‌آورد و به همین دلیل وی آن‌ها را به «خودداری از استفاده یا تهدید به استفاده از حق و تو در وضعیت‌های شکست آشکار» دعوت می‌کند تا تعهدات ملل متحد در قبال مسئولیت حمایت برآورده شود (U.N. Doc, 12 January 2009: 26-27). آنچه مسلم است، تعهدی از این دست میان پنج عضو دائم شورای امنیت نایاب بوده و به همین جهت خطر تحدید ظرفیت شورای امنیت برای تحقق مسئولیت حمایت و یا انحراف از آن، به دلیل خواست سیاسی اعضای دائم آن بسیار بالاست. حتی درخصوص برجسته‌ترین کاربرد این اصل، یعنی مداخله ۲۰۱۱ ناتو در لیبی با استناد به قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت، که از نظر برخی تحلیل‌گران نمونه واضح مداخله با نیت خوب بود، با تشدید رنج غیرنظامیان، نتیجه‌ای معکوس در پی داشت.

۶. مداخله ناتو در لیبی و منازعات هنجاری حاکمیت/مداخله

بسیاری از اندیشمندان، نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل و مقامات رسمی ملل متحد، اقدام مصوب چندجانبه ملل متحد در لیبی را پیروزی آشکار مسئولیت حمایت و نمونه منحصربه‌فرد تحقق آن در وضعیتی خاص تلقی می‌کنند. ادوارد لوک (2011) از مداخله لیبی به‌عنوان نخستین استناد صریح به مسئولیت حمایت تحت فصل هفتم منشور نام می‌برد. از این رو، لیبی نخستین تحقق عملی و واقعی مسئولیت حمایت از زمان درس‌های گرفته شده از کوزوو در سال ۱۹۹۹ است و بررسی آن، امکان تحلیل چگونگی تکامل این هنجار طی سال‌های متعاقب را فراهم می‌آورد.

مطالعه عملکرد شورای امنیت در جریان بحران لیبی و پیامدهای کاربرد مسئولیت حمایت در این کشور همچنین بیانگر میزان درس گرفتن ملل متحد و به‌ویژه شورای امنیت از تجربه‌های گذشته در قبال بحران‌ها و مداخله‌های حقوق بشری خواهد بود. به

همین جهت، این بخش نگاهی انتقادی به مداخله تأییدشده ناتو در لیبی خواهد انداخت تا فهمی جامع از تأثیر عمیق رویکرد شورای امنیت در قبال بحران لیبی بر توسعه هنجاری مسئولیت حمایت ارائه نماید.

با فراگیر شدن انقلاب‌های موسوم به بهار عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا، اعتراضات علیه حاکمیت استبدادی و سرکوبگر معمر قذافی نیز در فوریه ۲۰۱۱ آغاز شد و در همان روزهای نخست، در پی خشونت نیروهای امنیتی حکومت لیبی تحت فرماندهی «برادر رهبر» قذافی، دست کم ۱۰۰ معترض به قتل رسیدند (St John, 2016: 3). پس از پنج روز پس از آغاز این اعتراض‌ها، در ۱۷ فوریه، قذافی بیانیه‌ای عمومی علیه معترضان صادر نمود که در آن بر «پاک‌سازی و جب به جب لیبی، خانه به خانه، کوچه به کوچه و فرد به فرد تا تطهیر کل کشور» تأکید کرده بود (Koh, 2016: 981). این خطابه خشن آتش‌افروزانه از سوی یک رهبر نسبت به مردمانش اما از توجه جامعه بین‌الملل دور نماند و شورای امنیت ملل متحد در تغییر جهت آشکار به نسبت فجایی همچون رواندا، سربرنیتسا و یا کوزوو که بی‌کنشی جامعه بین‌الملل مناقشه را در آن‌ها وخیم‌تر ساخته بود، توانست مباحثه در خصوص وضعیت حقوق بشر لیبی را آغاز نماید.

با تداوم خشونت‌ها در لیبی، شورای امنیت قطعنامه ۱۹۷۰ را با اجماع در ۲۶ فوریه صادر کرد که در آن با یادآوری مسئولیت مقامات لیبی برای حمایت از مردمانشان (رکن نخست مسئولیت حمایت)، خواستار پایان فوری خشونت‌ها در این کشور شده بود (U.N. Doc, 26 February 2011: 2). لحن بشردوستانه شورای امنیت در قطعنامه ۱۹۷۰ بسیار قوی است و حتی از برخی جهات از قطعنامه ۱۱۹۹ در خصوص کوزوو نیز فراتر می‌رود. شورای امنیت در این قطعنامه، نقض روش‌مند و فاحش حقوق بشر را که حکومت لیبی علیه غیرنظامیان مرتکب شده بود را محکوم نمود و با ابراز نگرانی از بحران احتمالی پناهندگی که این مناقشه ایجاد می‌توانست در پی داشته باشد، خواهان تحقیق بیشتر در خصوص تخطی‌ها از حقوق بشر بین‌الملل

-
1. Muammar Gaddafi
 2. Brotherly Leader

شد (U.N. Doc, 26 February 2011: 6). شورای امنیت همچنین «سرکوب تظاهرات مسالمت‌آمیز» و «تحریک به مخاصمه و خشونت» را تخطی روش‌مند و فاحش حکومت لیبی از حقوق بشر دانسته بود، عباراتی کمتر معمول در قطعنامه‌های این شورای طی یک دهه پیش از آن که البته بی‌شباهت به قطعنامه‌های کوزوو در سال پایانی سده بیستم نبود.

مقایسه تحولات آن زمان لیبی با آنچه در رواندا (۱۹۹۴)، سربریتسا (۱۹۹۵) و کوزوو (۱۹۹۹) اتفاق افتاده بود و یا حتی آنچه که هم‌زمان در مصر در جریان بود، نشان می‌دهد که این شورا برای محکومیت مقامات لیبی به تخطی فاحش از حقوق بشر در قطعنامه ۱۹۷۰ آستانه‌ای به‌شدت پایین لحاظ کرده بود که دلیل آن شاید به اشتیاق این شورا برای نخستین مورد تحقق عملی مسئولیت حمایت بازمی‌گشت. بی‌شک سرکوب تظاهرات مسالمت‌آمیز مایه تأسف است، به‌خصوص به شیوه بی‌رحمانه‌ای که مقامات لیبی درپیش گرفته بودند، اما با هیچ‌کدام از معیارهای گذشته ملل متحد تخطی فاحش از حقوق بشر بین‌الملل محسوب نمی‌شود.

باوجود این ن، شورای امنیت در قطعنامه ۱۹۷۰ با استناد به فصل هفتم منشور ملل متحد، خواستار پایان خشونت، مهار حکومت لیبی، ارجاع پرونده این کشور به دیوان کیفری بین‌المللی، تحریم تسلیحاتی و دیگر تحریم‌ها علیه سران لیبی شد. شورای امنیت از حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی و وحدت ملی لیبی نیز در قطعنامه ۱۹۷۰ سخن گفته بود (U.N. Doc, 26 February 2011: 2-3)، اما همچون قطعنامه‌های این شورا در خصوص کوزوو، تنها به‌لحاظ شکلی صورت گرفته بود و در همان حد لفاظی نیز باقی ماند. بخش خیلی مهم دیگر قطعنامه ۱۹۷۰، شمول محکومیت مقامات لیبی از سوی همسایگان منطقه‌ای این کشور، اتحادیه عرب، اتحادیه آفریقا و دیگر سازمان کنفرانس اسلامی^۳ بود. این حمایت منطقه‌ای از قطعنامه ۱۹۷۰ و دیگر قطعنامه‌های شورای امنیت در خصوص لیبی، درواقع بخش مهم پذیرش آن‌ها و

1. Arab League
2. African Union
3. Organization of the Islamic Conference

شاخص چندجانبه‌گرایی و بنابراین مشروعیت هنجار مداخله در لوای مسئولیت حمایت بود.

با این همه، قطعنامه ۱۹۷۰ منجر به توقف فوری خشونت در لیبی نشد و بنابراین شورای امنیت در ۱۷ مارس ۲۰۱۱ قطعنامه ۱۹۷۳ را صادر نمود که در آن، به‌رغم تصریح دوباره بر رکن اول مسئولیت حمایت، ضمن اعلام منطقه پرواز ممنوع در بخشی از لیبی، بر اعمال فوری تحریم تسلیحاتی و دیگر تحریم‌های ذکرشده در قطعنامه ۱۹۷۰ علیه مقامات لیبی تأکید شده بود. همچنین از آنجا که حکومت قذافی، آستانه‌های مسئولیت حمایت ذکرشده از سوی شورای امنیت در قطعنامه ۱۹۷۰ را رد کرده بود، لحن این شورا در محکومیت مقامات لیبیایی به‌جهت نقض فاحش حقوق بشر در قطعنامه ۱۹۷۳ کمی تندتر شده بود.

این شورا مکرراً تخطی حکومت لیبی از حقوق بشر را محکوم کرده بود که شواهد آن بیشتر شامل شکنجه، اعدام و ناپدیدشدن‌های اجباری می‌شد. همچنین لحن قطعنامه ۱۹۷۳ در خصوص این تخطی‌ها به حدی مبسوط بود که راه‌های گریز تفسیری را فراهم می‌آورد. به‌عنوان مثال، شورای امنیت خاطرنشان ساخته بود که در حال حاضر حملات روش‌مند و گسترده در جمهوری عربی لیبی علیه غیرنظامیان اتفاق می‌افتد و ممکن است به سطح جنایات علیه بشر برسد (U.N. Doc, 26 February 2011: 1).

به این ترتیب، قطعنامه ۱۹۷۳ از لحن صرفاً بشردوستانه فاصله می‌گیرد و بر نقش شورای امنیت در بررسی تهدیدها علیه صلح و امنیت بین‌الملل در لیبی به‌دنبال نقض فاحش حقوق بشر تمرکز می‌کند و شاید به همین دلیل نیز برخلاف قطعنامه قبلی، با اتفاق آرا تصویب نشد و دو عضو دائم (چین و روسیه) و سه عضو غیردائم (برزیل، هند و آلمان) به این قطعنامه رأی ممتنع دادند. به هر حال، اهمیت قطعنامه ۱۹۷۳ را نباید دست کم گرفت. از زمان عملیات ائتلاف هوایی ناتو در کوزوو -که البته تنها پس از انجام، از سوی شورای امنیت مشروع‌سازی شد-، لیبی نخستین مورد تحقق مشروع اصل مسئولیت حمایت بود. در واقع، ملل متحد با تصویب قطعنامه ۱۹۷۳، برای نخستین بار در تاریخ خود، مداخله نظامی در دولتی حاکم را برخلاف خواست حکومت آن دولت به اجرا گذشت (Morris, 2013: 1271).

دو روز پس از تصویب قطعنامه ۱۹۷۳، نیروهای ناتو به مواضع دفاع هوایی لیبی حمله کردند که در پی آن، زمین بازی میان حکومت لیبی و نیروهای معترض به‌طور مؤثری هم‌سطح شد. این وضعیت، مخالفان قذافی را قادر ساخت تا کنترل طرابلس، پایتخت لیبی، را در ماه آگوست به‌دست آورند، اقدامی که عملاً به شورش لیبی به‌نفع مخالفان حکومت قذافی پایان داد. قذافی نیز در اکتبر ۲۰۱۱ توسط نیروهای اپوزیسیون به قتل رسید.

الکس بلامی، استاد علوم سیاسی و بررسی‌های بین‌الملل در دانشگاه کویینزلند و از نویسندگان پرکار در زمینه مسئولیت حمایت، مداخله لیبی را نمونه‌ای مثبت از اجرای مسئولیت حمایت می‌داند. وی می‌نویسد «مورد لیبی نشان می‌دهد که استقرار یک سیستم تشخیص و هشدار سریع معتدل و استفاده از ظرفیت‌های تجمیع‌شده می‌تواند تأثیری مثبت بر تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری پیرامون تحقق مسئولیت حمایت داشته باشد.» (Bellamy, 2011: 264). ارزیابی بلامی از مداخله لیبی نشان می‌دهد که مسئولیت حمایت به‌صورت بالقوه می‌تواند به‌شيوه‌ای مثبت حاصل شود. بن طلال^۳ و شوارز^۴ (۲۰۱۳) نیز خاطر نشان می‌سازند که ویژگی چندجانبه مداخله، به‌دلیل نقشی که در توسعه هنجار مسئولیت حمایت برجا می‌گذارد، آنرا بسیار موفقیت‌آمیز می‌سازد و این همان اتفاقی است که در لیبی شاهد آن بودیم.

توماس ویزبر این عقیده است که تحقق مسئولیت حمایت در لیبی، فرصت تحکیم این هنجار را پدید آورد و به‌نظر می‌آید که مسیرهای هنجاری از سال ۲۰۰۵ در خصوص استناد به مسئولیت حمایت و مداخله بشردوستانه، به نفع این هنجارها و سیاست‌ها در حال رشد و توسعه باشد (Weiss, 2011: 8). بنابراین پیداست که مورد لیبی در نظر بسیاری نویسندگان و اندیشمندان، یک نمونه موفق از تحقق مسئولیت حمایت محسوب می‌شود. تا جایی هم که به مقایسه با موضوعات مشروعیت و ماهیت یک‌جانبه جنگ کوزوو مربوط می‌شود، نمی‌توان با این ایده مخالفت کرد. لیبی موردی

1. Tripoli
2. Alex Bellamy
3. El Hassan bin Talal
4. Rolf Schwarz
5. Thomas Weiss

است که طی آن فاجعه‌ای بشری به واسطه اقدامی چندجانبه از دریچه ملل متحد، پیش‌بینی و دفع، یا دست‌کم به سرعت متوقف، شد. این عملیات بسیار سریع و هدفمند صورت پذیرفت. با این همه، واری این شاخص‌های عینی، بسیاری موضوعات ذاتی درخصوص مسئولیت حمایت و تحقق آن در لیبی وجود دارد که نمی‌توان نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت بود.

همان‌گونه که بسیاری از ادبیات موجود پیشنهاد کرده و اندیشمندان طرفدار مسئولیت حمایت نیز بر آن تأکید دارند، عادی، درونی و درنهایت پذیرفته‌شدن هنجار مسئولیت حمایت در وهله نخست نیازمند پذیرش آن از سوی قدرت‌های بزرگ و مؤثر جهانی است و به همین دلیل است که بسیاری از نویسندگان و اندیشمندان، تحقق آن-را در موردی لیبی نمونه خوبی از پذیرش گسترده آن می‌دانند. با وجود این، همان‌گونه که جاستین موریس^۱ (2013: 1266) اشاره دارد، اندیشمندان و نویسندگان به مسئولیت حمایت و به‌ویژه تحقق آن در لیبی، اعتباری بیش از آنچه که شایسته آن بوده، داده‌اند.

مسئولیت حمایت در درواقع زیرمجموعه تصمیمات شورای امنیت ملل متحد برای مداخله است که عملاً از خواست و اراده سیاسی اعضای این شورا و به‌ویژه اعضای دائم آن برمی‌خیزد. حتی اگر هم‌راستا با بخش بزرگی از ادبیات طرفدارانه مسئولیت حمایت، لیبی را موفقیتی چشم‌گیر برای این هنجار در نظر بگیریم، این مورد، کاملاً استثنایی و به‌شدت خاص بوده و انتظار تعدی آن به موقعیت‌های مشابه بیهوده است. کما این‌که به‌رغم بروز آلام انسانی به‌مراتب شدیدتر از لیبی در سوریه و یمن، شاهد بی‌کنشی شورای امنیت برای اعمال مسئولیت حمایت در این دو کشور هستیم.

علاوه بر این، تصور موفقیت مسئولیت حمایت در لیبی با عدم همراهی چین، روسیه، آلمان، برزیل و هند در تصویب قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت، که زمینه حمله ناتو به نیروهای تحت فرماندهی قذافی را فراهم آورد، سازگار نیست. همه این پنج کشور در خصوص اعمال مسئولیت حمایت در لیبی به‌دلایل مختلف اما مرتبط ابراز نگرانی کردند. این درحالی است که تمامی قطعنامه‌های شورای امنیت درخصوص

1. Justin Morris

لیبی (۱۹۷۰، ۱۹۷۳، ۲۰۱۶ و ۲۰۴۰) تنها به رکن نخست مسئولیت حمایت اشاره دارند (مسئولیت حاکم) بدون این که قضاوتی صریح در خصوص ارکان دوم و سوم داشته باشد (اعم از مسئولیت مساعدت یا مداخله بین‌المللی).

بنابراین همین که این دسته از کشورها حاضر به همراهی با ایالات متحده و بریتانیا در تصویب قطعنامه ۱۹۷۳ نشدند، نشان می‌دهد که بخش مهمی از جامعه بین‌الملل کماکان نگران تفسیر موسع از قطعنامه‌های شورای امنیت در جهت خواست و منافع قدرت‌های مسلط جهانی است. از این منظر، هر چند مداخله لیبی در دیدگاه بسیاری از طرفداران مداخلات حقوق بشری موفقیت‌آمیز تلقی می‌شود، اما یک پیروزی شگرف برای مسئولیت حمایت به‌شمار نمی‌آید. اصرار نادرست جامعه طرفدار مسئولیت حمایت بر موفقیت مورد لیبی نیز شاید از آن جهت صورت می‌گیرد که قصد دارند با تکیه بر چیزی که نیست، گامی فراتر از آنچه که هست بردارند.

تحقق مسئولیت حمایت در لیبی، به‌نسبت غیر پیچیده بود و بنابراین بسیاری از عوامل مربوط به این مورد را نمی‌توان به راحتی به سایر موارد مشابه تعمیم داد. در این رابطه، هیر^۱ (19: 2011) از رویداد مداخله لیبی به‌عنوان «رفتاری نابجا و لو خوشایند که به‌واسطه مجموعه‌ای واحد از عوامل لزوماً زمانی اعمال شد» یاد می‌کند. از جمله این عوامل می‌توان به صراحت حکومت قذافی در نقض حقوق اساسی مخلفان و افتخار به آن، فقدان تعارض میان منافع اعضای دائم شورای امنیت بر سر لیبی، همراهی نهادهای منطقه‌ای با شورای امنیت، و عدم وجود متحدانی برای لیبی در منطقه و مهم‌تر از آن در شورای امنیت اشاره نمود.

لحنی که قذافی از همان بدو شروع اعتراضات در این کشور علیه مخلفان استفاده کرد، آشکارا آتش‌افروزانه و بی‌نهایت خطرناک بود. جدای از وعده پاک‌سازی لیبی از مخالفان، قذافی با واژه‌هایی که مستقیماً یادآور نسل‌کشی ۱۹۹۴ رواندا بود، پیش روی جهانیان اعلام کرد «مأموران در همه قبایل و مناطق مستقر شده‌اند تا با عزمی راسخ کشور را از وجود این سوسک‌ها پاک‌سازی کنند» و «هر لیبیایی که علیه لیبی اسلحه به‌دست بگیرد اعدام خواهد شد.» (Bellamy and Williams, 2011: 838) پرواضح

1. Aidan Hehir



است که کاربرد چنین لحنی از سوی رهبر یک کشور در جهان امروز چندان معمول نبوده و تنها می‌تواند با تبلیغات نسل‌کشی هتوها علیه توتسی‌ها در رواندا قابل مقایسه باشد.

علاوه بر این، اتحادیه عرب، شامل همسایگان لیبی، هم قطعنامه‌های شورای امنیت علیه این کشور و هم اقدام نظامی ناتو را تصدیق کردند که نشان از انزوای سیاسی قذافی داشت. حکومت‌های روسیه و چین نیز که تمایلی به حمایت از این مداخله نداشتند، ترجیح دادند بجای وتوی قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت، که احتمال عملیات نظامی علیه لیبی را منتفی نمی‌دانست، به آن رأی ممتنع بدهند. در واقع، سال‌ها انحراف و رفتار نامعمول قذافی این اطمینان را به وجود آورده بود که وی در زمان مداخله متحدی جدی و واقعی نخواهد نداشت، واقعیتی که تصمیم‌گیری در شورای امنیت را به لحاظ سیاسی و اجرای عملیات را به لحاظ نظامی نسبتاً آسان پیش برد.

ظرفیت نسبتاً کم نیروهای مسلح لیبی، جغرافیای بیابانی این کشور و نزدیکی آن به اروپا و پایگاه‌های نظامی متحدان ایالات متحده در خاورمیانه نیز به پیشبرد سریع و موفقیت‌آمیز ابعاد نظامی این عملیات کمک کرد. همه این عوامل در عین نشان دادن سادگی تحقق مسئولیت حمایت در لیبی به لحاظ سیاسی، نظامی و دیپلماتیک، این واقعیت را نیز برجسته می‌سازد که عوامل قطعی زمینه‌ساز تحقق مسئولیت حمایت در لیبی را نمی‌توان به سادگی در همه موارد تکرار کرد. بنابراین ساده‌انگارانه است که از موفقیت اعمال مسئولیت حمایت بر اساس عملیات لیبی نتیجه گرفت که می‌توان این اصل را در موارد مشابه به سادگی و آشکارا اجرا کرد.

بررسی انتقادی مداخله لیبی همچنین نشان‌دهنده سه شیوه آسیب‌رساندن مداخله به مسئولیت حمایت است: شتاب باورنکردنی در توسل به نیروی نظامی، وجود مأموریت مضاعف جنایت جنگی در کنار جنایات علیه بشریت، و تردید در سیاست بازسازی به لحاظ اخلاقی. بازه زمانی بین فراخوان جامعه بین‌الملل جهت توجه به هنجار مسئولیت حمایت در قبال تحولات لیبی و قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت که اجازه

استفاده از زور را می‌داد، در مجموع از یک ماه کمتر بود. بنابراین، عملیات لیبی در مقایسه با شش ماه بازه زمانی بین قطعنامه‌های ۱۱۶۰ و ۱۱۹۹ و سپس شش ماه متعاقب دیگر از قطعنامه ۱۱۹۹ تا قدم نظامی ائتلاف متحد ناتو در کوزو، به شدت با سرعت پیش رفت. تلاش برای مشارکت جامعه بین‌الملل در دیپلماسی پیشگیرانه، مذاکره و روش‌های مشابه - که پیمودن آن‌ها از سوی کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت و بسیاری از اندیشمندان به مثابه پیش‌نیازهای مشروعیت مسئولیت حمایت در نظر گرفته شده‌اند - نیز اساساً شکل نگرفت.

با معیارهای کنوانسیون عدم‌قابلیت اجرای محدودیت‌های قانونی نسبت به جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت نیز نیروهای ناتو بیش از حد سریع وارد عمل شدند و به جنبش مخالفان حکومت لیبی کمک کردند تا جنایات جنگی خودشان را مرتکب شوند و با ورود مناقشه لیبی به جنگی تمام‌عیار، تعداد تلفات نیز افزایش یافت. این در حالی بود که مجوز مداخله ناتو در لیبی طبق قطعنامه ۱۹۷۳ تنها محدود به ایجاد منطقه پرواز ممنوع به منظور ممانعت از حملات هوایی نیروهای تحت امر قذافی به مخالفان بود و مأموریتی به لحاظ جنایات جنگی برعهده ناتو نبود. مداخله در لیبی همچنین فاقد رکن سوم مسئولیت حمایت بود. ناتو پس از مرگ قذافی لیبی را ترک کرد و نیروهای شورشی را با اختلافات درونی خود تنها گذاشت و جامعه بین‌الملل نیز نتوانست به موضوعات مهم وحدت و آشتی ملی در این کشور رسیدگی کند. از این رو به نظر می‌رسد که سهم بازسازی مسئولیت حمایت در مداخله لیبی مغفول مانده است (Nuruzzaman, 2013: 63-65).

بر این اساس، اگرچه اقدام سریع شورای امنیت در لیبی در مقایسه با دوره‌های دردناک بی‌کنشی دهه ۱۹۹۰ به‌ویژه در رواندا قابل تحسین است، اما از لحاظ تأثیر این اقدام بر توسعه هنجاری مسئولیت حمایت آن‌گونه که طرفداران خوشبین مسئولیت حمایت ادعا دارند، درخشان نیست. این عملیات از آن جهت که با ایجاد منطقه پرواز ممنوع و دخالت نظامی ناتو مانع از تخطی بیشتر حکومت لیبی از حقوق بشر شد، تا حدودی موفقیت‌آمیز بود. عمده انتقادات اما به این واقعیت بازمی‌گردد که عملیات

لیبی به خودی خود هم‌جهت با معیارها و ضوابط مسئولیت حمایت صورت نگرفت یا دست‌کم این عملیات از یک عملیات بشردوستانه ایده‌آل فاصله زیادی داشت. به همین دلیل نیز مسئولیت حمایت در قطعنامه‌های شورای امنیت در خصوص لیبی بحث‌برانگیزتر از آن چیزی است که برخی از پژوهش‌گران به آن اشاره دارند.

با این حال، غیرمنصفانه نیست که نتیجه بگیریم که عملکرد جامعه بین‌الملل در لیبی بهتر از بی‌کنشی در رواندا یا تجربه یک دهه پیش ناتو در کوزوو بود. مداخله در لیبی در مقایسه با مداخله در کوزوو بی‌شک نمونه بهتری از مداخله بشردوستانه بود که تحولی مثبت از هنجار مسئولیت حمایت ارائه می‌دهد. آنچه مسلم است، این بهبود نسبی در تحقق مسئولیت حمایت نشانه‌ای دال بر موفقیت‌آمیز بودن عملیات لیبی نیست. بنابراین باید مراقب بود که موفقیت این عملیات را تنها در مقایسه با نمونه‌های بدتر همچون رواندا و کوزوو نسنجید، طرز فکری که خطر نتیجه‌گیری‌های غلط در مورد تحول هنجاری مسئولیت حمایت را در پی خواهد داشت.

۷. نتیجه‌گیری

جوهرهٔ دکترین مسئولیت حمایت، بر بازتعریف حاکمیت اتکا دارد که از فهم و ستفالیایی سنتی از حاکمیت متفاوت بوده و با اتکا بر سه رکن مسئولیت دولت، مسئولیت مساعدت جامعه بین‌الملل و درنهایت مسئولیت مداخله بین‌المللی، در پی توجیه مداخله نظامی بشردوستانه از نقطه‌نظر حقوقی است. مفهوم «حاکمیت به‌مثابه مسئولیت» نیز سعی دارد تا تمرکز حاکمیت را از تعاریف کلاسیک مربوط به عدم مداخله، به مسئولیت حاکمان برای حمایت از زندگی شهروندانشان هدایت کند تا در ادامه بتواند مسئولیتی که جامعه بین‌الملل در قبال حمایت از همان شهروندان در صورت ناتوانی، عدم تمایل یا تعرض حاکمانشان دارد را توجیه نماید. همچنین نقشه اقدامی نیز بر محور این بازتعریف پیشنهاد شده است که شامل سه مرحله جلوگیری، واکنش و بازسازی برای تحقق مسئولیت حمایت است.

پایه‌های نخستین شکل‌گیری دکترین مسئولیت حمایت از طریق اجماع جهانی صورت گرفت و شکل اولیه رژیم مبتنی بر رضایت و مذاکره داشت که طی آن،

اصول و قواعد این رژیم نیز تا حدودی تدوین شد. اما یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که شورای امنیت و به‌ویژه ایالات متحده بر آن است تا با گسترش هنجارهای جدید در رابطه با توسل به زور و مداخله در امور داخلی دولت‌های ضعیف و ایجاد رویه برای آن، رژیم جهانی جدید مسئولیت بین‌المللی را تحت اقتدار خود تأسیس نماید. به‌همین جهت، مسئولیت حمایت شهروندان در برابر نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاک‌سازی قومی و جنایات علیه بشریت، چالشی علیه مفهوم سنتی حاکمیت دولت تلقی می‌شود و دلیل اصلی مواجهه مشروط برخی از کشورهای در حال توسعه و حتی قدرت‌های شرقی با این مفهوم نیز از همین نگرانی برمی‌خیزد.

به‌نظر می‌رسد که حق شرط این دسته از کشورها در قبال پذیرش مسئولیت حمایت، نخستین و جدی‌ترین مانع برای حصول پذیرش جهانی یک رژیم مسئولیت حمایت تلقی می‌شود. از این چشم‌انداز، هنجار مسئولیت حمایت نیز هنوز به مرحله نهایی بین‌المللی‌سازی هنجار نرسیده، به عادات رفتاری دولت‌ها و نهادها تبدیل نشده و به‌صورت حقوق بشر و بشردوستانه بین‌الملل الزام‌آور تکامل نیافته‌است. تشکیل رژیم بین‌المللی مسئولیت حمایت نیازمند تعدد اقدامات شورای امنیت و ایجاد رویه‌هایی است که آنرا مشروع و مستحکم سازد. در حالی که برخی از اعضای دائم شورای امنیت، به‌ویژه روسیه و چین، به‌رغم همراهی اولیه با کشورهای غربی برای اعمال دکترین مسئولیت حمایت، در ادامه با درک مخاطرات پیش‌بینی نشده تشکیل چنین رژیمی، که عمدتاً نیز ناشی از محاسبات منافع و امنیت ملی آنهاست، مانع تداوم آن شدند.

چالش‌های مربوط به استفاده سیاسی و گزینشی شورای امنیت از دکترین مسئولیت حمایت در صورت تأسیس رژیم بین‌المللی مسئولیت حمایت، آثار حقوقی و سیاسی به‌مراتب ناگوارتری برای نظام بین‌الملل به‌همراه خواهد داشت. به‌همین دلیل نیز توجه به ابهام انتقادی عدم وجود چارچوب‌های هنجاری صریح حاکم بر رویه‌های تصمیم‌گذاری و اقدام در شورای امنیت ملل متحد در جریان تصویب قطعنامه‌ها، از جمله در رابطه با اعمال دکترین مسئولیت حمایت، از سوی پژوهش‌گران مسئولیت حمایت حائز اهمیت فراوان است. امروزه نه تنها هیچ چارچوب هنجاری صریحی بر

تصمیمات شورای امنیت در رابطه با دکترین مسئولیت حمایت حاکم نیست، بلکه این عملکرد شورای امنیت در موارد مربوط به بررسی و نحوه اعمال/عدم اعمال مسئولیت حمایت در موقعیت‌های خاص است که به تدریج منجر به تثبیت هنجارها و رویه‌هایی می‌شود که به تأسیس رژیم بین‌المللی مسئولیت حمایت منجر خواهد شد. تصمیمات شورای امنیت در رابطه با مداخله بشردوستانه و مسئولیت حمایت از زمان پایان جنگ سرد تا به امروز، نشان‌دهنده تلاش اعضای مسلط این شور در جهت استحاله حاکمیت کشورها و قرار گرفتن دولت‌ها در برابر هنجارها و قواعد بین‌المللی کنترل‌کننده رفتار آنهاست.

در هر صورت، از آنجاکه بخش بزرگی از دولت‌ها همچنان رکن سوم مسئولیت حمایت را بیشتر چالش‌برانگیز می‌دانند تا حمایت‌کننده، گفتمان آنها نیز در خصوص مسئولیت حمایت با تردید همراه است. از این رو می‌توان ادعا نمود که مسئولیت حمایت، همچنان بحث‌برانگیز و مورد منازعه بوده و در آینده نزدیک نیز به همین منوال باقی خواهد ماند. بنابراین نمی‌توان مسئولیت حمایت را هنجاری دورنی شده و مورد پذیرش جامعه بین‌المللی قلمداد نمود که بتوان با پی‌ریزی قواعد و ایجاد رویه‌های تصمیم‌گیری برای آن، به رژیم مسئولیت حمایت دست یافت. با این تفاسیر، فرضیه ارائه شده در ابتدای پژوهش را می‌توان تا حد زیادی منطبق بر واقعیت دانست و درستی آن را تأیید نمود.

منابع

- بهمن تاجانی، شهرام (۱۳۹۴)، «حاکمیت و مسوولیت حمایت در پرتو حقوق بین‌الملل کیفری»، *سیاست جهانی*، دوره چهارم، شماره ۱، صص ۲۶۱-۲۳۷.
- پاشابنیاد، موسی و مصفا، نسرین (۱۳۹۵)، «کاربرد دکترین مسئولیت به حمایت، در حقوق بین‌الملل پاسخ به حوادث»، *مطالعات حقوق عمومی*، دوره چهل و ششم، شماره ۳، صص ۵۳۲-۵۱۱.

- جمشیدی، محمدحسین، سلطانی نژاد، احمد و معصومزاده، نیکبود (۱۳۹۵)، «ارزیابی نظری رابطه مسئولیت حمایت و حاکمیت دولت‌ها از منظر سازه‌انگاری»، *تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، دوره هشتم، شماره ۲۶، صص ۵۶-۲۷.
- سیمبر، رضا و قربانی، وحید (۱۳۹۱)، «کاربست دکترین مسئولیت حمایت در بحران لیبی»، *پژوهشنامه حقوق کیفری*، دوره سوم، شماره ۱، صص ۸۳-۹۹.
- صادقی، دیدخت (۱۳۹۲)، «مسئولیت بین‌المللی حمایت و حاکمیت دولت‌ها»، *مطالعات روابط بین‌الملل*، دوره ششم، شماره ۲۲، صص ۱۵۶-۱۳۳.
- کازرونی، سیدمصطفی (۱۳۹۳)، *مسئولیت حمایت در حقوق بین‌الملل*، تهران: موسسه فرهنگی و انتشاراتی نگاه بینه.
- یزدانفام، محمود (۱۳۸۷)، «قواعد و هنجارهای بین‌المللی: پیدایش، تحول و تأثیرگذاری»، *مطالعات راهبردی*، دوره یازدهم، شماره ۴۲، صص ۷۷۸-۷۵۷.
- Arbour, L. (2011), "The Responsibility to Protect as a Duty of Care in International Law and Practice", **Review of International Studies**, Vol. 34, No. 3, pp. 445-458.
- Bannelier-Christakis, K (2016), "Military Interventions against ISIL in Iraq, Syria and Libya and the Legal Basis of Consent", **Leiden Journal of International Law**, Vol. 29, No. 3, pp.743-775.
- Bellamy, A. J. (2003), "Humanitarian Responsibilities and Interventionist Claims in International Society", **Review of International Studies**, Vol. 29, No. 3, pp. 321-340.
- Bellamy, A. J. (2011), "Libya and the Responsibility to Protect: The Exception and the Norm" **Ethics and International Affairs**, Vol. 25, No. 3, pp. 263-269.
- Bellamy, A. J. and Williams, P. D. (2011), "The New Politics of Protection? Cote d'Ivoire, Libya and the Responsibility to Protect" **International Affairs**, Vol. 87, No. 4, pp. 825-850.
- bin Talal, E. H. and Schwarz, R. (2013), "The Responsibility to Protect and the Arab World: An Emerging International Norm?", **Contemporary Security Policy**, Vol. 34, No. 1, pp. 1-15.
- Boella, G., van der Torre, L. (2006), "Constitutive Norms in the Design of Normative Multiagent Systems", In **Computational Logic in Multi-Agent Systems** (pp. 303-319), F. Toni and P. Torroni (eds.), Heidelberg: Springer.
- Burke-White, W. W. (2011), "Adoption of the Responsibility to Protect", in **the Responsibility to Protect: the Promise of Stopping Mass Atrocities in Our Time** (pp. 17-34), J. Genser et al. (eds.), New York: Oxford University Press.

- Davtyan, A. (2016), **The Evolution of Responsibility to Protect through UN Security Council**, Verlag: LAP LAMBERT Academic Publishing.
- Farer, T. J., Archibugi, D., Brown, C., Crawford, N. C., Weiss, T. and Wheeler, N. J. (2005), "Roundtable: Humanitarian Intervention After 9/11", **International Relations**, Vol. 19, No. 2, pp. 211-250.
- Ferris, E. G. (2011), **the Politics of Protection the Limits of Humanitarian Action**, Washington D.C.: Brookings Institution Press.
- Hasenclever, A., Mayer, P. and Rittberger, V. (1997), **Theories of international regimes**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hehir, A. (2010), **Humanitarian Intervention: an Introduction**, Hampshire: Palgrave Macmillan.
- Hehir, A. (2011), "The Illusion of Progress: Libya and the Future of R2P?", in **The Responsibility to Protect: challenges and opportunities in light of the Libyan intervention** (pp. 18-19), T. G. Weiss et al. (eds.), e-International Relations, November, Available at: <http://www.e-ir.info/wp-content/uploads/R2P.pdf>
- ICISS (2001), "The Responsibility to Protect: Report of the International Commission on Intervention and State Sovereignty", **IDRC**, 1 January, Available at: <http://responsibilitytoprotect.org/ICISS%20Report.pdf>
- Keeler, R. (2017), **The Kigali Principles on the Protection of Civilians; Evaluating the Kigali principles from a historical perspective on UN peacekeeping missions**, Master's Program in Public International Law, Utrecht: Utrecht University.
- Koh, H. H. (2016), "The War Powers and Humanitarian Intervention", **Houston Law Review**, Vol. 53, No. 4, pp. 971-1033.
- Krook, M. L. and True, J. (2012), "Rethinking the life cycles of international norms: The United Nations and the global promotion of gender equality", **European Journal of International Relations**, Vol. 18, No. 1, pp. 103-127.
- Lennon, A. T. J. and Eiss, C. (2004), **Reshaping Rogue States: Preemption, Regime Change, and US Policy toward Iran, Iraq, and North Korea**, Cambridge: MIT Press.
- Linter, J. E. (2005), "Humanitarian Intervention: Legitimising the Illegal?", **Defence Studies**, Vol. 5, No. 2, pp. 271-294.
- Luck, E. C. (2009), "Sovereignty, choice, and the responsibility to protect", **Global Responsibility to Protect**, Vol. 1, No. 1, pp. 10-21.
- Luck, E. C. (2010), "Building a Norm: The Responsibility to Protect Experience", in **Mass Atrocity Crimes Preventing Future Outrages** (pp. 108-127), R. I. Rotberg (ed.), Washington, D.C.: Brookings Institution Press.
- Luck, E. C. (2011), "Sovereignty, Choice, and the Responsibility to Protect", in **The Responsibility to Protect and International Law** (pp. 13-24), A. J. Bellamy, S. E. Davies and L. Glanville (eds.), Leiden: Martinus Nijhoff.
- Luck, E. C. (2011), "The Responsibility to Protect: The First Decade", **Global Responsibility to Protect**, Vol. 3, No. 4, pp. 1-13.

- Morris, J. (2013), "Libya and Syria: R2P and the spectre of the swinging pendulum", **International Affairs**, Vol. 89, No. 5, pp. 1265-1283.
- Morris, J. (2013), "Libya and Syria: R2P and the spectre of the swinging pendulum", **International Affairs**, Vol. 89, No. 5, pp. 1265-1283.
- Nuruzzaman, M. (2013), "The 'Responsibility to Protect Doctrine: Revived in Libya, Buried in Syria'", **Insight Turkey**, Vol. 15, No. 2, pp. 57-66.
- Pattison, J. (2010), **Humanitarian intervention and the Responsibility to Protect**, Oxford: Oxford University Press.
- Report of the High-level Panel on Threats, Challenges and Change (2004), "A more secure world: Our shared responsibility", U.N., Available at: http://www.un.org/en/peacebuilding/pdf/historical/hlp_more_secure_world.pdf
- Roberts, A. (2004), "The United Nations and Humanitarian Intervention", in **Humanitarian Intervention and International Relations** (pp. 71-97), J. M. Welsh (ed.), New York: Oxford University Press.
- Rotmann, P., Kurtz, G. and Brockmeier, S. (2014), "Major Powers and the Contested Evolution of a Responsibility to Protect", **Conflict, Security & Development**, Vol. 14, No. 4, pp. 355-377.
- Schoenbaum, T. J. (2006), **International Relations – The Path Not Taken: Using International Law to Promote World Peace and Security**, New York: Cambridge University Press.
- St John, R. B. (2016), "From the February 17 Revolution to Benghazi: rewriting history for political gain", **The Journal of North African Studies**, Vol. 21, No. 3, pp. 357-378.
- Thakur, R. (2016), **The United Nations, Peace and Security: From Collective Security to the Responsibility to Protect**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Thakur, R. and Weiss, T. G. (2009), "R2P: From Idea to Norm-and Action?", **Global Responsibility to Protect**, Vol. 1, No. 1, pp. 22-53.
- U.N. Doc (12 January 2009), "Report of the Secretary-General: Implementing the Responsibility to Protect", U.N., Available at: https://www.un.org/ruleoflaw/files/SG_reportA_63_677_en.pdf
- U.N. Doc (14 July 2010), "New Report of the SG on Early Warning, Assessment and the Responsibility to Protect", U.N., Available at: <http://www.responsibilitytoprotect.org/N1045020%281%29.pdf>
- U.N. Doc (17 March 2011), "Resolution 1970", U.N., Available at: http://www.un.org/ga/search/view_doc.asp?symbol=S/RES/1973%20%282011%29
- U.N. Doc (2 Dec 2004), "U.N. Secretary-General, In Larger Freedom: Towards Development, Security and Human Rights for All", U.N., Available at: www.un.org/en/events/.../pdfs/larger_freedom_exec_summary.pdf
- U.N. Doc (23 Sep 2003), "Adoption of Policy of Pre-Emption Could Result in Proliferation of Unilateral, Lawless Use of Force, Secretary-General Tells General Assembly", U.N., Available at: <https://www.un.org/press/en/2003/sgsm8891.doc.htm>

- U.N. Doc (25 July 2012), "U.N. Secretary-General, Responsibility to Protect: Timely and Decisive Response", U.N., Available at: [http://www.responsibilitytoprotect.org/UNSG%20Report_timely%20and%20decisive%20response\(1\).pdf](http://www.responsibilitytoprotect.org/UNSG%20Report_timely%20and%20decisive%20response(1).pdf)
- U.N. Doc (26 February 2011), "Resolution 1970", U.N., Available at: http://www.un.org/ga/search/view_doc.asp?symbol=S/RES/1970%20%282011%29
- Weiss, T. G. (2011), "Whither R2P?", in **The Responsibility to Protect: challenges and opportunities in light of the Libyan intervention** (pp. 6-12), T. G. Weiss et al. (eds.), e-International Relations, November, Available at: <http://www.e-ir.info/wp-content/uploads/R2P.pdf>
- Wheeler, N. J. (2003), **Saving Strangers: Humanitarian Intervention in International Society**, New York: Oxford University Press.
- Young, O. R. (1982), "Regime Dynamics: The Rise and fall of International Regimes", **International Organization**, Vol. 36, No. 2, pp. 277-297.

